درنگى در خود

قسمت اول‏

محمدرضا ايزدپور

اشاره‏

تخلّق به اخلاق الهى و پيراستن نفس انسانى از رذايل شيطانى و اطوار و عوارض آن و دهها مطلب مفيد از اين دست، همواره مورد عنايت و تقاضاى خوانندگان فهيم فصلنامه بوده است. سلسله بحثهاى حاضر لبيك اجابتى است بر نداى شما ارجمندان كه جهاد اكبر را هماره والاتر از جهاد اصغر برشمرده‏ايد.

نقطه آغازين در موفقيت و تكامل مادى و معنوى هر انسان، يافتن خويش است، و يافتن خويش امرى است در گروه شناخت جايگاه و موقعيت انسان. اگر انسانى كه زيباترين و شگفت‏انگيزترين مخلوقات هستى است موقعيت واقعى خود را نيابد، هميشه در مسير منفى گام برداشته و از خواسته‏هاى نفسانى خويش پيروى مى‏كند؛ بدين معنى كه راه تكامل و موفقيت مادى و معنوى را بر روى خود مى‏بندد، به همين دليل امام على - عليه‏السلام - مى‏فرمايد:

«كَفى‏ بِالْمَرْءِ جَهْلاً اَنْ لايَعْرِفَ قَدْرَهُ»(1)

اين كه انسان به ارزش واقعى خود پى نبرد و خود را نشناسد ابتداى نادانى و جهل اوست و از همين چالش بزرگ است كه به چالش‏هاى بزرگ‏تر و به درّه‏هاى وحشتناك سقوط كشانيده مى‏شود.

چقدر زيباست كه انسان زمانى كه به رشد كافى مى‏رسد و قدرت انتخاب راه از بيراهه را پيدا مى‏كند با توجه عميق به خويشتن، خود را براى هميشه دريابد و گوهر والاى انسانيت خود را قدر بداند، كه تنها در همين صورت است كه مى‏تواند خود را از خطر نابودى نجات داده و از گردابهاى تاريك و مهلك رهايى بخشد. مگر نه اين است كه خداى متعال به پيامبر اكرم - صلى الله عليه و آله و سلم - فرمود:

«تو را براى خودم آفريدم»(2)

يا به حضرت موسى فرمود:

«تو را براى خودم ساختم.»(3)

آيا همين افتخار براى انسان كافى نيست كه خدا ميان همه خلايق و عجايب هستى، تنها او را برگزيده و به آفرينش او بر خود آفرين گفته است.

به درستى كه تصور جايگاه حقيقى انسان در هستى كارى بس دشوار است؛ آنجا كه خداى متعال در بيان تعريف اين جايگاه رفيع مى‏گويد:

«لا يَسَعُنى‏ أرضى‏ و لاسَمائى‏ بَلْ يَسَعُنى‏ قَلْبُ عَبْدِىَ الْمُؤْمِنُ»(4)

«زمين با تمام عظمت و پهنايش، آسمان با تمام ارتفاع و بزرگى‏ايش نمى‏تواند مرا در خود جاى دهد. ليكن دلِ به ظاهر كوچك يك بنده حقيقى و مومن مى‏تواند مرا در خود جاى دهد.»

خداشناسى در پرتو خودشناسى‏

شكى نيست كه شناخت خالق هستى نيز - كه از بالاترين و زيباترين نوع شناخت است - در مسير معرفت به خويش، ممكن مى‏شود؛ زيرا اگر انسان، در زيبايها و ظرافتهاى جسم خود، مطالعه كند، درمى‏يابد كه اين همه درياى ظرافت و نظم كه در جسم او نهاده شده نمى‏تواند بر اثر يك تصادف و اتفاق باشد بلكه نتيجه كار يك نيروى پرتوان و خلاق است و اين همه از جلال و جمال و قدرت بى نهايت او سرچشمه مى‏گيرد. چنان كه امام على - عليه‏السلام - مى‏فرمايد:

«مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»(5)

«كسى كه بتواند خود را بشناسد پروردگار خود را نيز خواهد شناخت.»(6)

البته بيان اين نكته در اين مجال لازم است كه شناخت خويش، امرى ساده و قابل دسترس براى هر كس نيست و اين چنين نيست كه انسان در ابتداى امر از خود چنين انتظار بزرگ و مهمى داشته باشد؛ چه آنكه امام خمينى - قدس سره - مى‏فرمود: جمله «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» تعليق بر محال است؛ بدين معنا كه شناخت خويش امرى محال و ناممكن است و معلق كردن شناخت پروردگار بر چنين امر محال [يا دست كم بسيار دشوار] نشان دهنده، عدم امكان چنين شناختى براى انسان است.

خودشناسى در قرآن‏

«سنريهم آياتنا فى آلافاق و فى أنفسهم حتى يتبين لهم انّه الحق أولم يكف بربك أنّه على كل شى‏ءٍ شهيدٍ»(7)

«به زودى نشانه‏هاى خود را در اطراف جهان و در درون جان خود انسانها به آنها نشان خواهيم داد تا براى آنها روشن شود كه خداوند حق است آيا اين نكته كافى نيست كه خداوند به همه چيز شاهد است.»

با دقت در مضمون زيباى اين آيه در خواهيم يافت كه يكى از راههاى قطعى براى شناخت خداى متعال، شناخت خويش است. نحوه تركيب جمله اول در ابتداى آيه كه از نظر فنّى دلالت بر استمرار و تداوم مطلب مى‏كند اين معنا را به ما مى‏رساند كه روشن‏گرى خداوند هميشگى و دائمى بوده و هر قدر از عمر انسان سپرى شود به آثار و نشانه‏هاى جديد و اسرار شگفت‏انگيزترى دست خواهد يافت تا بدانجا كه تمامى انديشمندان در آخر عمر خود به يك حالت تأسف و حسرت شديد مبتلا مى‏شوند؛ چه آنكه درك مى‏كنند آنچه را كه آموخته‏اند آنها را به عمق نادانى‏شان راهنمايى كرده است(8).

اگر نشانه‏هاى عظمت خداوند در انسانها مورد مطالعه قرار گيرد چه عذرى براى عدم شناخت خالق هستى وجود دارد.

يكى پزشك يا دانشجوى پزشكى با كالبد شكافى جسم انسان و مشاهده شگفتيهاى آن، مى‏بايد به شناخت خداى متعال نايل شود و باورهاى دينى او تحكيم گردد؛ مگر آنكه حجاب غفلت و بى توجهى از پيدايش چنين توفيقى جلوگيرى كرده و براى او نتيجه‏اى نامطلوب را در پى داشته باشد.

آن كس كه ره معرفةالله پويد

پيوسته ز هر ذرّه خدا مى‏جويد

كندن چاه با مژه!

خودسازى، راهى بس دشوار و پررنج اما لازم، حياتى و سعادت‏آفرين است، به گونه‏اى كه برخى از اهل دل فرموده‏اند: مَثَل آن مَثَل كندن گودالى بزرگ با مژه‏هاى چشم و يا با سوزن است! اين كه انسان زشتيها و رذايل نفس را از درون جان خويش تهى كرده و به جاى آن نيكيها و فضايل انسانى را بارور كند در ديدگاه برخى از عرفا و اهل دل، امرى ناممكن به شمار مى‏آيد، ليكن تنها راه سعادت و خوشبختى براى انسان همين است و بس، قرآن نيز تنها چنين دل و جانى را در روز حسابرسى كارآمد و رستگار مى‏داند:

«يوم لاينفع مالٌ و لا بنون الا من اتى الله بقلبٍ سليمٍ»(9)

«قيامت روزى است كه هيچ يك از مظاهر فريبنده دنيوى نظير اموال و فرزندان كارآيى ندارد مگر آن كه انسان با دلى پاك و جلا خورده به حريم دوست شرفياب شود.»

يكى از ضربه‏هاى كوبنده اهل جهنم اين است كه زبانه‏هاى آتش در آنجا نور ندارد اما سوزاننده و ويرانگر است. اهل جهنم به انسانهاى بهشتى مى‏گويند ما كه در دنيا با شما همراه بوديم پس چگونه شما به آن مقام بلند رسيديد و ما در چنين جايگاهى هستيم!

بهشتيان در پاسخ آنها مى‏گويند:

«... بلى و لكنكم فتنتم أنفسكم و تربصتم و ارتبتم و غرّتكم الامانى حتى جاء امرالله و غركم بالله الغرور»(10)

«شما با ما بوديد ولى شما خود را به نابودى كشانديد و انتظار كشيديد و شك و ترديد ورزيديد و آرزوهاى بلند شما را گول زد ...»

از اين جا فهميده مى‏شود كسانى كه توانستند در دنيا روح و جان خود را بيارايند، در آنجا به نور و نورانيت مطلق متصل شده‏اند، اما كسانى كه در دنيا مراقب خويشتن خويش نبوده و به آراستن روح و جان خود برنيامده‏اند در تاريكى مطلق و كوبنده به سر مى‏برند.

تصور اكثر ما اين است كه لذت و بهره بهشتيان همان جايگاهى است كه نهرهاى زلال از زير درختان زيبا و خيره كننده آن جارى است و ... اما اين تصور صحيح نيست، بلكه بهره اكثر بهشتيان در دست يافتن به حريم دوست و اظهار ارادتى عاشقانه به محضر اوست، تمام دغدغه آنها همصحبتى با خدا و خلوت با اوست.

«وجوه يومئذٍ ناضرةٌ الى رَبِّها ناظرةٌ»(11)

«افرادى كه در آنجا خيلى با نشاط هستند و به جمال حق مى‏نگرند.»

شبهه‏

برخى تصور كرده‏اند كه تهذيب نفس و تغيير صفات زشت، امرى ناممكن است؛ زيرا همچنان كه انسان نمى‏تواند صورت ظاهرى و تكوينى خويش را تغيير دهد، هم چنين به هيچ وجه بر تغيير صورت باطن و صفات باطنى خود قدرت ندارد. براى نمونه حسن خلق، با ريشه كن كردن برخى از زشتيها همانند غضب و تكبر صورت مى‏پذيرد و چنين امرى نيز محال بوده و پرداختن به آن مانند دويدن به دنبال سراب است كه در واقع نابود كردن عمر و تلف نمودن وقت به شمار مى‏آيد.

پاسخ‏

در ديدگاه بزرگان علم اخلاق، ريشه كن كردن صفات زشت و جايگزين نمودن صفات پسنديده امرى ممكن و قابل دسترسى مى‏باشد؛ هر چند رسيدن به آن، زحمات و خون دلهاى بسيارى را به دنبال دارد، اما به هر حال امر محالى محسوب نمى‏شود؛ زيرا:

اولاً، اگر بنا باشد تغيير اخلاقيات ناپسند انسانها امر محالى باشد آن همه سفارش معصومان - سلام الله عليهم اجمعين - و عالمان دين در راستاى لزوم تهذيب نفس، مسئله‏اى بيهوده و بى فايده مى‏باشد و التزام به چنين مطلبى براى هيچ عاقلى ممكن نيست.

ثانياً، شارع مقدس، انسان را به ريشه كن كردن غضب و شهوت و ... امر نكرده، و همواره انسان بايد در مسير مثبت از قواى مذكور و غير آنها بهره‏بردارى كند و در موارد منفى درصدد كنترل آنها برآيد؛ چنان كه قرآن در همين جهت از برخى مؤمنان به عنوان «و الكاظمين الغيظ»(12) تعريف و تمجيد مى‏كند؛ يعنى كسانى كه در نهاد خويش از غيظ و غضب برخوردار بوده و در مسير منفى از آنها بهره‏بردارى نمى‏كنند.(13)

آراستن نفس از ديدگاه قرآن‏

با دقت در برخى از آيات قرآن به روشنى درمى‏يابيم كه هدف اصلى و نهايى از فرستادن قرآن، خودسازى و آراستن جان است. به عنوان نمونه به اين آيه توجه كنيد:

«قد جاءكم من الله نورٌ و كتاب مبين يهدى به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و يخرجهم من الظلمات الى النور باذنه و يهديهم الى صراط مستقيم»(14)

«از جانب پروردگار براى شما نور و كتابى روشنگر آمده است تا به وسيله آن كسانى را كه خشنودى خدايشان را دنبال مى‏كنند به راههاى سلامتى و سعادت رهنمون گردد و آنها را از تاريكيها به سمت نور مى‏برد و آنها را به سوى راه راست هدايت مى‏كند.»

اين آيه به ما مى‏گويد كه قرآن براى ارائه راهكارهاى سلامتى نازل گرديده است. بديهى است كه اين راهكارها چيزى جز راههاى خودسازى و حركت به سوى خداى متعال نيست؛ چنان كه خارج شدن از تاريكيها به سمت نور نيز معنايى به غير از خود سازى ندارد.(15)

اگر با چنين طرز بينشى آيات قرآن را بررسى كنيم به جمله معروف استاد بزرگ اخلاق و عرفان مرحوم امام خمينى - قدس سره - مى‏رسيم كه بنابر نقل برخى از شاگردان معظم ايشان(16)، آن بزرگ مرد، هنگام تدريس اخلاق مى‏فرمودند:

«در قرآن آيه‏اى وجود ندارد كه مربوط به اخلاق نباشد.»

در ديدگاه اين استاد اخلاق و برخى ديگر از اساتيد، اگر به آيات مربوط به احكام شرعى نيز با چنين نگرشى توجه كنيم در خواهيم يافت كه آنها نيز اشاره‏اى به اخلاق دارند؛ در نهايت اگر نخواهيم اين طرز بينش را به صورت مطلق و كامل بپذيريم جاى ترديد نيست كه دست كم دو ثلث از آيات قرآن مربوط به اخلاق است. مگر نه اين است كه تمام داستانهاى قرآن براى الگوسازى و الگودهى به انسانها بيان شده است؟!

مگر نه اين است كه آيات مربوط به توحيد و معاد و نبوت و ... از رنگ و بوى اخلاقى برخوردار مى‏باشند؟!

آراستن نفس در جوانى‏

در ديدگاه همه بزرگان اخلاق، رمز موفقيت در رسيدن به تكامل معنوى براى هر انسانى، شروع خودسازى در سنين جوانى است. كسى كه در دوره جوانى با ريشه‏هاى صفات زشت، به مبارزه برنخاسته باشد هرگز نمى‏تواند در دوران پيرى به اين امر مهم و اساسى بپردازد. شخصى كه در پيرى كردار ناشايست انجام مى‏دهد هر قدر هم در صدد مبارزه با نفس خود برآيد و عزم خود را براى ساختن خويش جزم كند باز به صورت ناخودآگاه مرتكب كردار و گفتار منفى مى‏شود؛ قرآن چه زيبا فرموده است:

«قل كل يعمل على شاكلته»(17)

«اى پيامبر! به مردم بگو كردار هر كس مطابق خمير مايه درونى اوست.»

همواره اين مطلب مهم قرآنى به عنوان يك قانون عقلايى بر سر زبانها افتاده است كه «از كوزه همان برون طراود كه در اوست.»

اگر درون كوزه شراب باشد طراوشات او نيز همان شراب است؛ اگر آب زلال و پاك باشد نيز همان. در احاديث اسلامى آمده است كه ابوبصير درباره شخصى از هواداران پادشاه وقت مى‏گويد: او از راه حلال اموالى به دست آورده بود، امّا چون انسانى خودساخته نبود مجلسى براى زنهاى آوازه خوان فراهم كرد و خودش در آن مجلس شراب خورد، من از اين كار او نزدش گله و شكايت كردم، در پاسخ گفت: فلانى تو انسانى آزاد از آلودگى هستى اما من در بند گناه اسيرم.(18)

بى توجهى به شكستها و ناكاميها

از مجموعه مطالب گذشته به خوبى فهميده مى‏شود كه پرداختن به خودسازى ممكن است به صورت طبيعى با شكستها و ناكاميهايى همراه باشد. طبيعى است كسى كه از يك طرف در بستر نامناسب تربيتى و خانواده‏اى غير مذهبى رشد كرده باشد براى خودسازى مى‏بايستى با شكستهاى بزرگ‏ترى دست و پنجه نرم كند و مقدار اين شكستها با كمرنگ بودن موانع رشد، به مراتب محدودتر خواهد شد. اما انسان در هر حال و هر وضعيتى براى شروع خودسازى و تداوم آن مى‏بايد از سقوطها و شكستها نهراسد و همواره در ذهن خود نقطه اوج موفقيت و تكامل را بپروراند.

هر يك از ما چه بسا افرادى را در بستر تاريخ سراغ داريم كه با وجود برخوردارى از ضريب هوشى بسيار ضعيف بدان سان كه برخى از آنها مسير منزل مسكونى خويش را فراموش مى‏كرده‏اند! و هيچ گونه روزنه اميدى براى بالندگى و شكوفايى آنها وجود نداشته است بر اثر يك تصميم جدى كارشان به جايى رسيده كه از چهره‏هاى علمى زمان خويش به شمار آمده و تا كنون نيز نام آنها در فهرست انديشمندان نمونه بر سر زبانها جارى مى‏باشد.

يكى از اين نمونه‏هاى شگفت‏انگيز شخصى است به نام سكّاكى، وى على رغم آن كه تا سنين ميان سالى اشتغال به كار فنى داشته است، بر اثر حادثه‏اى تحولى چشمگير در زندگى او پديد مى‏آيد. وى روزى قفلى را كه با زحمت فراوانى ساخته بود با اشتياق نزد حاكم وقت مى‏بَرَد تا به او مايه هنرى خود را نشان دهد. حاكم در حال مشاهده و بررسى اختراع او بود كه عالمى از راه مى‏رسد. همين كه چشم حاكم به آن عالم مى‏افتد قفل را بر زمين مى‏گذارد و به استقبال او مى‏رود، سكاكى با ديدن اين صحنه، بسيار متاثر گرديده و از آن مكان خارج شده و در مغز خود انديشه‏اى والا را مى‏پروراند: او به خود مى‏گويد از اين صحنه نتيجه مى‏گيرم كه ارزش تحصيل علم بالاتر از كارهاى ديگر است. چه خوب است من هم در اين راه گام بردارم و مسير زندگانى خود را تغيير دهم.

او تصميم نهايى خود را مى‏گيرد و از همان لحظه با دنيايى از اميد، به سوى مدرسه علميه اهل سنت(19) روانه مى‏شود. در ابتدا وقتى پيشنهاد خود را مطرح مى‏سازد برخى از طلاب مدرسه او را مسخره و حرف او را در حد يك مزاح تلقى مى‏كنند. اما پس از اصرار شديد سكاكى بر تصميم خود، پيشنهاد او با يك پيش شرط پذيرفته مى‏شود و آن اين كه يك متن كوتاه را به حافظه بسپارد و فردا اگر توانست متن را، به طور صحيح فرا گيرد و تحويل دهد رسماً در مدرسه پذيرفته شود. آن متن يكى از نظريات فقهى ابوحنيفه بود كه بر او فروخوانده شد: «قال ابوحنيفه جلد الكلب نجس يَطْهُرُ بالدباغة»؛ «ابوحنيفه گفته است پوست سگ نجس است اما پس از دباغى پاك مى‏گردد.»

خود سكاكى مى‏گويد من سيصد مرتبه اين صورت مسئله را مرور كردم تا بالاخره توانستم آن را حفظ كنم. او بسيار خوشحال از اين پيروزى، شب را به استراحت سپرى مى‏كند. صبح كه از رختخواب بلند مى‏شود متوجه مى‏شود كه آن جمله را به كلى فراموش كرده مجدداً با تلاشى نو آن را به حافظه‏اش مى‏سپرد و سرمست از اين پيروزى به سرعت روانه مدرسه علميه مى‏شود. طلبه‏ها اطراف او جمع مى‏شوند تا سكاكى آزمايش خود را پس بدهد. سكاكى لب به سخن باز كرده مى‏گويد: «قال الكلب جلد ابوحنيفه نجس يطهر بالدباغة»؛ «سگ فتوا داده است كه پوست ابوحنيفه نجس است اما پس از دباغى پاك مى‏شود.»

مخاطبان تصور مى‏كنند او عمداً چنين جمله‏اى را بر زبان جارى كرده است. بنابراين كتك مفصلى از آنها دريافت مى‏دارد و از مدرسه اخراج مى‏شود.

سكاكى خسته و نالان اما با قلبى پر از اميد سر به بيابان مى‏نهد. در آن جا به تخته سنگى مى‏رسد كه از بلندى بر آن قطرات آب در حال چكيدن بود. توجه او به محل چكيدن قطرات آب جلب مى‏شود، مى‏بيند قطرات به مرور زمان بر سنگ سخت اثر گذاشته و آن را سوراخ كرده است. بلافاصله پس از مشاهده اين پديده خاموش اما پر رمز و راز با خود مى‏گويد هر قدر دل من سخت باشد از اين تخته سنگ كه سخت‏تر نيست و علم هر قدر روان و فرّار باشد از اين قطرات آب كه روان‏تر و فرّارتر نيست. چنين شد كه سكاكى با دسترسى بر اين فرايند عبرت‏آموز، براى هميشه تصميم خود را گرفته و تا بدانجا در تحصيل دانش پيشرفت مى‏كند كه در چهارده رشته از علوم اسلامى، صاحب نظر شده و كتاب «مفتاح العلوم» را تاليف مى‏كند.

فراگيرى آموزه‏هاى اخلاقى‏

در اين مجال توجه به اين مطلب لازم است كه لزوم آراستن معنوى نفس در پرتو توجه به آموزه‏هاى اخلاقى، اختصاص به انسانهايى كه التزامهاى دينى دارند، ندارد، بلكه پيمودن اين راه براى همه انسانها فوايد چشمگيرى در پى خواهد داشت. از آنجا كه در مسير توجه به آموزه‏هاى اخلاقى، تنها سعادت اخروى هر انسانى تامين نمى‏شود بلكه آراسته شدن به صفات زيباى انسانى نتايج بزرگ و سازنده‏اى را در زندگى دنيوى نيز به دنبال خواهد داشت، جا دارد افرادى كه به حقيقت سازنده دين و آموزه‏هاى دينى اعتنايى ندارند هم به اين نكته اساسى و حيات بخش توجه داشته باشند.

به عنوان نمونه انسانى كه صفت زشت خودخواهى را از وجود خود ريشه كن كند و در جهت زنده كردن صفت زيباى ديگرگرايى برآيد هر چند كه از ظاهرى مذهبى برخوردار نباشد و التزام چندانى به مبانى دينى نداشته باشد اما اين كار به خودى خود به او ارزش و شخصيت مى‏دهد و در ديد جامعه از جايگاه خاصى برخوردار و از احترام ويژه همنوعان خود بهره‏مند مى‏گردد. چه زيبا بيان فرمود مولى الموحدين حضرت اميرمؤمنان - عليه‏السلام - كه:

«اگر ما اميدى به بهشت الهى نداشته باشيم و نيز ترسى از دوزخ الهى به خود راه ندهيم باز سزاوار است كه در ايجاد مكارم اخلاقى در خويش گام برداريم؛ زيرا راه رسيدن به سعادت دنيا در همين كار است.»(20)

همدلى و همراهى استاد

از نكات ويژه‏اى كه در نقطه آغازين ورود در سير و سلوك بايد بدان توجه داشت پيمودن مسير خودسازى زير نظر يك استاد يا اساتيد كارآزموده و موفق است كه در ديدگاه اهل فن از اهميت خاصى برخوردار است. بزرگان علم اخلاق و عرفا همواره با تاكيد بر اين مسأله بر اين باور بوده‏اند كه سالك راه اگر خود سرانه وارد جزئيات اين مسير حساس شود ممكن است ناخواسته به افراطها و تفريطهاى بسيارى كشانيده شده و عوارض جبران ناپذيرى را براى او در پى داشته باشد. بدين سان كه اگر رو به افراط بياورد كاسه داغ‏تر از آش شده و از حرارت بى‏مورد ديگران را مى‏سوزاند و اگر به تفريط گرايد، عينك بى تفاوتى بر چشم زده و نسبت به همه چيز بد بين مى‏شود. امّا انتخاب يك مشاور امين و استاد ماهر و گرفتن دستورالعملهاى مخصوص از او، موجب مى‏شود انسان در دو راهيها مسير صحيح را تشخيص داده و از حد اعتدال خارج نشود.

سؤال: آيا گام برداشتن در سير و سلوك بدون همراهى استاد ناممكن است؟

پاسخ: احتمال اين كه برخى افراد با تقيّد به دستورات دينى و خارج نشدن از حريم تكاليف مذهبى به سعادت برسند، وجود دارد، بلكه بى شك اگر در چهار چوب احكام شرعى عمل شود؛ يعنى انسان از گناه بپرهيزد و واجبات را به درستى انجام دهد و به طور مدام بر مستحبات به ويژه مستحباتى كه تأكيد بيش‏ترى بر آن‏ها شده است پاى فشارد به موفقيتهاى چشمگيرى دست خواهد يافت. امّا براى اغلب سالكان عدم نظارت يك استاد خسارتهاى جدّى به دنبال خواهد داشت.

در اين مجال بايستى يه يك مطلب مهم توجه شود كه از مشكل‏ترين كارها در نقطه آغاز سير و سلوك، يافتن استاد است. بديهى است كه اين مسأله در زمان حاضر كه فتنه‏ها از همه جا سرازير شده است كارى بس دشوار بوده و با دقت و مطالعه فراوان بايد انجام شود. اعتماد كردن به هر شخصى كه ادعاى استادى داشته و از ظاهر فريبنده‏اى برخورداراست، همانند عدم انتخاب يك استاد، كارى اشتباه و پرخطر است، و اگر شخص سالك مدت بسيارى از عمر گرانبهاى خويش را در اين مقصود سپرى كند و در پىِ يافتن استاد، سرگردان بماند اتلاف وقت نكرده است.

ادامه دارد

پى نوشت ها:

1) نهج‏البلاغه، طبع مصر، ج 1، ص 56.

2) علم اليقين فى اصول الدين، ملامحسن فيض كاشانى، ج 1، ص 371.

3) سوره طه (20)، آيه 41.

4) جامع الاسرار، منبع الانوار، صص 557 و 544 و 290 و محجةالبيضاء، ج 5، ص 26.

5) شرح غررالحكم و دررالكلم، عبدالواحد بن محمد تميمى، ص 233.

6) از معانى احتمالى ديگر اين جمله امام على - عليه‏السلام - اين است كه وقتى انسان با علم و درك حضورى خويش، حقيقت وجود خود را يافت، به اين مطلب كه او يك موجود سراپا فقير و كاملاً وابسته به يك موجود بى‏نياز است دست مى‏يابد و هر قدر وابستگى و فقر خويش را بيش‏تر درك كند خداوند خويش را بيش‏تر خواهد شناخت. ر.ك: اخلاق در قرآن، محمدتقى مصباح يزدى، ج 2، ص 102.

7) سوره فصلت (41) آيه 53.

8) ر.ك: تفسير نمونه، ج 20، ص 330.

9) سوره شعراء (26) آيات 88 و 89.

10) سوره حديد (57) آيه 14.

11) سوره قيامت (75) آيه 22 و 23.

12) سوره آل عمران (3) آيه 134.

13) ر.ك: الاخلاق، سيدعبدالله شُبَّر، ص 13 و 14.

14) سوره مائده، آيه 15 و 16.

15) ر.ك: الاخلاق، حسين مظاهرى، ج 1، ص 113 و 114.

16) نظير حضرت آيت الله مظاهرى - دام عزه - .

17) سوره اسراء (17) آيه 84.

18) اصول كافى، ج 1، كتاب الحجه، حديث 5، ص 474.

19) چون سكاكى خود از اهل سنت بوده است.

20) ر.ك: مستدرك‏الوسائل، ج 11، ص 413؛ ميزان‏الحكمه، ج 3،ص 149؛ آداب النفس، ج 1، ص 26؛ الدرجات الرفيعة، ص 355.